



کبیر توخی

(۱۹ دسمبر ۲۰۱۳)

در جایی از (ویکی پدیا) چنین آمده :

« در سال ۱۳۳۶ در دانشگاه {پوهنخی} شرعیات کابل تعدادی از استادان آن دانشگاه نظیر استاد غلام محمد نیازی، سید محمد موسی توانا، وفی الله سمیعی) آخرین وزیر عدلیه حکومت ظاهرشاه {حکومت داوود}، استاد محمد فاضل، عبدالعزیز فروغ، سید احمد ترجمان و ... هدایت نهضت جوانان مسلمان را تأسیس نمودند که با استعفای غلام محمد نیازی از رهبری آن در سال ۱۳۵۱ رهبری آن نهضت را برهان الدین ربانی با نام جمعیت اسلامی افغانستان بدوش {به دوش} می گیرد...»
و در جای دیگر [www.encyclopaediaislamica.com/madkhal2.php?sid=4868] متن زیر درج شده :

« جمعیت اسلامی افغانستان ، یکی از احزاب مهم اسلام گرا در افغانستان . سابقه شکل گیری جمعیت اسلامی افغانستان به سال ۱۳۵۲ش می رسد. این ادعا با آنچه گلبدین ادعا می دارد یکسان نیست { ...}، اما نخستین بار در ۱۳۵۵ش / ۱۹۷۶ بود که — پس از گریختن اعضای عالیرتبه «سازمان جوانان مسلمان»، از جمله برهان الدین ربانی، به پیشاور پاکستان — رسماً تشکیلات جمعیت اسلامی پدید آمد (...). علت فرار اعضای جنبش، شکست قیام آنان به ضد دولت محمد داوود در ۱۳۵۴ش بود (...). جمعیت اسلامی افغانستان از همان آغاز اهداف بزرگ خود را چنین اعلام کرد...».

به هر صورت، یک بُعد این نگاشته بر این مسأله تأکید ورزیده و در نوشته های قبلی همچنان تأکید شده که روسها از آغازین روز هائی که خیال خام تسخیر دایمی افغانستان را طرح و در مرکز سیاست های استعماری شان قرار دادند، عوامل مخفی شان را در لباس های مختلف و شگرد های گوناگون به افغانستان گسیل داشتند و هم از افغانهای خاین به مردم و کشور در این راستا استفاده نمودند .

سوسیال امپریالیزم شوروی سال ها پیش از این که رهبران " حزب دموکراتیک خلق " را به قدرت برساند؛ ربانی را در هسته اصلی اخوان، یعنی "نهضت جوانان مسلمان"، که به فرمایش مغز های متفکر CIA و MI6 ساخته شده بود؛ تعبیه کرد. زمانی که وی بعداً در رأس جمعیت اسلامی، که مشتمل بود بر دشمنان سوگند خورده مردم (اخوانی ها) به زعم آنها علیه به اصطلاح "کفر و الحاد" «جریان دموکراتیک نوین افغانستان» گمارده شد [چنانچه بعد ها دیده شد که درب میدان عمل این دارة سرهمبندی شده اخوانی را تجاوز سوسیال امپریالیزم به کشور؛ باز نمود]؛ سیاست روسها در قبال چگونگی ترکیب آن، استحاله و تعویض هر چه زودتر محتوای آن جمعیت از مسلمانان بنیاد گرای ضد روس به عناصر جاسوس و مزدور (برای دم و دستگاهش) در افغانستان بود؛ یا به بیان دیگر: جمعیت اسلامی در واقع امر عرصه مصاف و رویارویی مخفیانه نماینده های KGB با عوامل CIA و چوچه بچه هایش ISI و المخابرات العامة عربستان سعودی و... گردیده بود که هر دو جناح غرض پاک سازی نیرو های یکدیگر مبارزه پنهانی شان را در این چنبر هم آغاز نمودند [کشتن ربانی - عمدتاً - ناشی از سیاست پاک سازی نیرو های طرفدار روس در درون جمعیت اسلامی به وسیله CIA و ISI بود که تو سط عوامل بومی سی آی ای در قالب طالب صورت گرفت]. روسها برای نیل به این آرزو "شورای نظار" - این لانه پلیدترین گرگان خونین دهن و بویناکترین گفتاران KGB شده را در دورن چنبر رهبری این جمعیت قرار دادند. متعاقب آن (گاهی به تندی و زمانی به کندی) کار آزموده ترین و مزدور ترین و جلادترین نیروی های مخفی خاد را به عناوین مختلف (گاهی هم به اشکال خنده برانگیز) به جانب جمعیت اسلامی، در اصل "شورای نظار" فرستادند. توده های وسیع مردمی که به خاطر آزادی کشور شان تصمیم به جنگ علیه روسها را در مرکز خواسته های شان قرار داده بودند، به جانب این جمعیت روی آوردند. شماری از این عناصر به جبهات جنگ فرستاده شدند و تعدادی دیگر به ضد سایر نیرو هائی که به خاطر آزادی کشور شان کمر بسته بودند، به جنگ وادار شدند و شماری قابل توجه آنها توسط خادی های نفوذی به چنگ خاد انداخته شده روانه زندان ها گردیدند که عده ای از آنان اعدام و شمار دیگر شان محکوم به حبس های دراز مدت شدند؛ مگر جواسیس نفوذی شان را به مثابه مجاهدان تسلیم ناپذیر به گونه های مختلف از زندان بیرون کشیدند و به کار اطلاعاتی در داخل و یا خارج کشور فرستادند [میکانیزم گرفتاری خادی های نفوذی و شیوه استفاده ابزاری از آنان در میان زندانیان پلچرخی را در متن جلد ۱، جلد ۲ و جلد ۳ خاطرات زندانم همه جانبه تشریح نموده ام، که در همین پورتال نشر گردیده است و در آینده در جلد های ۴ و ۵ هم توضیحات بیشتری در این زمینه خواهم نوشت].

از چند ماه بدینسو از طریق نشرات تلویزیون های داخل و خارج کشور [که به مساعدت پولی و تخنیکی انجو ها البته تحت نظر مسؤولین آنها] برای فریب مردم پیهم نشرات می نمایند؛ به اخبار و تبلیغات آنان گوش می دهم. اشخاص زیادی در برابر کمره TV قرار گرفته با هزار و یک زبان به تمجید و ستایش از سیاست امپریالیزم جنایتکار امریکا به خاطر مستعمره شدن افغانستان می پردازند. از میان این مزدوران بی آرم و وجدان فروخته که به نام "مفسر سیاسی"، "تحلیلگر نظامی"، استاد پوهنتون [یا به گفته شکنجه گر خاد جاسوس و خاین به وحدت ملی کشور لطیف پدرام (دانشگاه) و سایر تجزیه طلبان]، دیپلمات، حقوقدان و ... و ...، به سخن می آغازند، یکی از این "مفسران" "جاوید کوهستانی" می باشد که اکثراً در

تلویزیون « TV نمبر 1 » وی را به مثابه به اصطلاح "مفسر و کارشناس سیاسی نظامی و استخباراتی" در معرض دید دهها هزار بیننده قرار می دهند؛ نخست برای شناخت دقیقتر این شخص نظر یکی از ارادتمندان وی که خود را "شیر کوهستانی دانشجوی حقوق دانشگاه کاشان جمهوری اسلامی" ایران معرفی نموده؛ در زیر می آورم :

عبدالرقيب "جاويدكوهستانی" از اهالی قریه اشترگرام حصه اول کوهستان کاپیسا بوده « دوره ابتدائیه و متوسطه را در مکتب اشترگرام و دوره ثانوی را الی صنف یازدهم در لیسه غازی میر مسجدی خان کوهستانی ادامه داده و بعداً {بعداً} شامل لیسه عسکری شده و در سال ۱۳۶۲ از دانشگاه نظامی {حربی پوهنتون} افغانستان فارغ التحصیل و مدت کوتاهی را در قرارگاه ریاست عمومی ارکان وزارت دفاع آنوقت {آن وقت} اجرای وظیفه نموده است و همچنان در سال ۱۳۷۴ شامل دانشکده {پوهنخی} علوم اجتماعی دانشگاه {پوهنتون} تعلیم و تربیه کابل گردیده و در سال ۱۳۸۲ از رشته تاریخ و فلسفه به درجه عالی فارغ گردیده است. « ؛ « از سال ۱۳۶۳ - ۱۳۶۷ [۵ سال] بنا بر ارتباط و همکاری با مجاهدین زندانی گردیده و بعد از رهایی {رهائی} از زندان راهی جبهات جمعیت اسلامی افغانستان (شورای نظار) شده، در کمیته سیاسی فعالیت نموده است و در پیروزی انقلاب اسلامی نقش فعال داشته در سال ۱۳۷۱ بر اساس فرمان حضرت صبغت الله مجددی ممثل حکومت اسلامی افغانستان، به رتبه برید جنرال مفتخر گردیده و از جوزای ۱۳۷۱ الی سقوط کابل بدست {به دست} طالبان، [مدت ۵ سال] بحیث {به حیث} معاون و رئیس در ادارات امنیت ملی [خاد - مسعود - فهیم] دولت اسلامی افغانستان انجام وظیفه نموده است. « ؛ « در آغاز مقاومت بحیث {به حیث} معاون اطلاعات کل جبهه ایفای وظیفه نموده و از سال ۱۳۷۷ بنا بر اختلافات و برخورد های سلیقوی {سلیقه ئی}، نخست در جمهوری اسلامی ایران و بعداً {بعداً} در پاکستان مهاجر گردیده، در دوران مهاجرت بر {به} علاوه {از اضافی} فعالیت های معین و ارتباط با جبهه مقاومت ، همکاری با سایر حلقات فعال سیاسی نموده است، بعد از شکست طالبان بحیث {به حیث} سخنگوی شورای اقوام لوی پکتیا و عضو تیم روم در کنفرانس تاریخی بن در سال ۲۰۰۱ اشتراک ... « ؛ « از سال ۱۳۸۶ الی سرطان ۱۳۸۹ حسب پیشنهاد معاونیت دوم ریاست جمهوری بحیث {به حیث} مشاور عمومی امور اجتماعی و فرهنگی در بست مافوق رتبه، اجرای وظیفه نموده است. « ؛ « اکنون هم مسؤلیت {مسؤولیت} رهبری یک نهاد سیاسی را عهده دار می باشد. در راستای تأمین و تحکیم صلح و ثبات در کشور تلاش ورزیده و بعنوان {به عنوان} کارشناس امور سیاسی و امنیتی در رسانه های گروهی، تحولات و جریانات جاری کشور و منطقه را بطور {به طور} واقعبینانه مورد بررسی قرار داده و به آگاهی مردم رسانیده است. « .

و حال بخشی از مطلبی را که مؤسسه اندیشه سازان نور در رابطه «حزب نهضت آزادی و دموکراسی افغانستان» منتشر نموده مطالعه نمائیم:

« حزب نهضت آزادی و دموکراسی افغانستان، آن طوری که در زندگینامه‌ی {زندگینامه} رئیس شورای رهبری این حزب آمده است در سال ۱۳۷۹ توسط آقای

عبدالرقيب جاويد كوهستاني و هم‌فكرانش تاسيس شده است.» ؛ « آقاى جاويد كوهستاني در رشته‌ى {رشته} نظامى در دوران رژيم كميونىستى {كدام كميونىسم؟؟} تحصيل كرد. در زندگينامه‌ى {زندگينامه} آقاى جاويد نوشته اند كه وى به اتهام فعاليت‌هاى سياسى عليه رژيم كميونىستى در سال ۱۳۶۳ زندانى شد و در سال ۱۳۶۷ از زندان رها گرديد و به جبهه رفت، ولى اين مطلب روشن نشده كه به کدام جبهه پيوسته بود. بعداً مشخص شد كه آقاى جاويد كوهستاني، از هواداران گروه‌هاى چپى بوده و به «شوراى نظار» كه آن را «جبهه‌ى {جبهه} متحد ملي» معرفى مى‌كند، پيوسته بود.»

« در سال ۱۳۸۱ درگفت وگوى آفايان رحيم داد و جاويد كوهستاني، با راديو صداى آزادى، معلوم شد كه آن‌ها عضو سازمان جاسوسى رژيم كميونىستى موسوم به «خاد» بوده اند. آقاى رحيم داد، [كه از همكاران شهنواز تنى مى باشد، در رابطه با آقاى جاويد كوهستاني]، گفت: " [كوهستاني] كارمند امنيت دولتى (خاد) و در رياست ۱۲ معاون بود و از آن جا گريخت، پيش مسعود رفت و زندانى شد و از آن جا پاكستان رفت. " اما، آقاى جاويد كوهستاني خودش در گفت و گو با صداى آزادى، چنين اعتراف كرد : " در كابل در رياست ۱۱ معاون بودم و در گذشته در كميته‌ى {كميته} سياسى شوراى نظار وقت مجاهد بودم و كار من معلوم است. من از شوراى نظار احمدشاه مسعود يا جبهه‌ى {جبهه} متحد ملي، بنا به اختلافاتى كه خود داشتم به‌طور آگاهانه مقاطعه كردم " [*]. »

از اينكه كوهستاني چه وقت و دركدام تاريخ و توسط كدام فرد به "حزب دموكراتيك خلق" جلب و جذب گرديد مهم نبوده اين قلم تذكر مى دهد كه كوهستاني بعد از اين كه عضويت حزب مذكور را پذيرفت به يكي از شبكه هاى خاد انتقال داده شد . به دستور نظاميان روسى اين جنايتكار و شكنجه گر را از مجراى كانال ساخته شده به درون جمعيت اسلامى انتقال دادند . وى درجبهه شمالى آن عده از نيروى هاى جمعيت را كه در جبهه حضور فعال داشتند ، شناسائى نموده زمينه به دام انداختن آنان را فراهم نمود . سرانجام خود و افراد مورد نظر خاد را به چنگ تيم گرفتارى خادى ها انداخت . بر وفق روال كار خادى هاى نفوذى در جبهات جنگ مقاومت ، گرفتار شدگان يا اعدام و يا به حبس هاى طويل محكوم شدند . شخص مورد بحث (كوهستاني) در جريان تحقيق گرفتارشدگان در كوتاه قفلى هاى خاد صدارت به كار اطلاعاتى اشتغال داشت . زمانى كه به زندان پلچرخى انتقال داده شد به اين كارش تداوم بخشيد . چهار پنج تن از زندانيان (به شمول رفيق بشير نبى) ديده بودند كه اين شكنجه گر خاد در بلاك هاى ۲ و ۳ مدتى باشى بوده

اين جنايتكار و شكنجه گر خاد طبق اعتراف خودش در راديو صداى آزادى به سمت معاون «رياست ۱۱ خاد» كار مى كرد . زمانى كه مهارت و لياقتش در كار و بار اطلاعات مىان زندانيان و اقامت ۵ ساله در سلول هاى زندان تثبيت گرديد ؛ از جانب مشاوران روسى خاد به "شوراى نظار" انتقال داده شد ، تا تحت نظر نظاميان گويا مسلمان شده روسى دريكي از پاىگاه هاى نظامى (" قهرمان مسعود ") باز هم آموزش اطلاعاتى - نظامى

ببیند. جنایات ، شکنجه ها و کشتار های این خابن به کشور [چه در جبهه شمال ؛ چه در دوره تحقیق ؛ چه در زندان پلچرخي ؛ چه در «ریاست خاد ۱۱» ؛ چه در "شورای نظار" ؛ چه در ایامی که مسؤول کل خاد دولت ربانی - مسعود در کابل بود] بر همگان آشکار بوده اغماض و پرده پوشی آن از جانب مسؤولان تلویزیون های مزدور [که آگاهانه خط داده شده انجو ها، یعنی سازمان های اطلاعاتی امپریالیستی را در نشرات شان بازتاب می دهند] ابدأ قابل بخشش نمی باشد .

دست هائی نامرئی که از طریق رسانه های گفتاری ، دیداری و شنیداری سیمای این مهره مهم KGB و قاتل صد ها تن انسان بیگناه را در اذهان مردم جاسازی می کنند ؛ توقع دارند تا وی را در حال و یا در آینده شامل چنبر قدرت مهار شده دولت (توسط سازمان سیا) در افغانستان بسازند .

[*] - در رابطه با گفت و گوی دو تن خادی (کوهستانی و رحیم داد) نشریه " پیام زن " در شماره ۶۲ تاریخی عقرب ۱۳۸۳ (نومبر ۲۰۰۴) با رادیو " صدای آزادی " مضمون افشاء کننده ای دارد [